

روی پیشخوان

نبرد سمیرم

محمود فاضلی



■ ششت، تفرقه، رقابت و رویارویی یکی از ویژگی‌های اصلی نظام‌های ایلی است؛ نظامی که بنا به دلایل مختلف در خلال دوره‌هایی طولانی از ادوار تاریخ، نظام حاکم بر ایران بوده و از زمان شروع میل به اصلاح و تجدد در سده‌های اخیر، خواست از میان برداشتن این نظام و عوارض نامطلوبش به یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های تحرکات نوجویی و نوخواهی در ایران معاصر بدل شد. ولی در مراحلی چند از این سعی و تلاش نوسازی و تجدد، دقیقاً به دلیل شیوه‌های آمرانه‌ای که اتخاذ شد، کل کار مختل و برای دوره‌ای نتایجی مغایر با انتظارات اولیه حاصل شد.

موضوع اصلی این بررسی یعنی شورش ایلات جنوب بر ضددولت در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز در مجموع بر یک چنین زمینه‌ای استوار است. در واکنش به سیاست‌های خشن‌بنابر نظام رضاشاهی در اسکان اجباری ایلات جنوب بود که عشایر عمدتا کوچروی قشقایی، کهگیلویه و بویراحمد و… به یختیاری با چیرگی بر تشست، تفرقه، رقابت و رویارویی معمول خود، به صورتی هماهنگ و منسجم بر ضد تشکیلات برجامانده از نظام رضاشاهی و تلاش‌هایش برای بازسازی وضعیت پیشین، ایستاده و مجموعه تحولات و رخدادهایی را رقم زدند که در کتاب «نبرد سمیرم» به جوانبی از آن اشاره شده است.

«نبرد سمیرم» جنگ موحتش و فاجعه‌باری که در اوایل تیر ۱۳۲۲ بین نیروهای قشقایی و بویراحمد از یک سو و یک ستون از قوای لشکر ۹ اصفهان از سوی دیگر رخ داد، نقطه اوج این کتاب است. ولی پیش از شرح این واقعه و اشاره به تحولات حاصل از آن بخش‌هایی نیز به توضیح زمینه‌های شکل‌گیری این رویارویی اختصاص یافته است. جدا از واکنش به سیاست‌های گذشته دولت که برای مدتی در این مجموعه ناهمگون ایلی زمینه‌ای از همراهی را فراهم کرد، عوامل دیگری هم در شکل



داند به تحولات مورد بحث دخیل بودند که بیشتر به رخدادهای جاری مربوط می شدند تا حوادث گذشته. از جمله سیاست‌های دولت برتانیا که در مقام یکی از دو نیروی اشغالگر متفق، نیمه جنوبی کشور را در بد اقتدار خود داشت و سر کوب عشایر شورشی آن حدود را هم از لحاظ حراست از حوزه نفت جنوب و تامین امنیت خطوط مواصلاتی ارسال کمک‌های نظامی به اتحاد شوروی ضروری می‌دانست و هم از نظر از میان برداشتن امکان هر گونه به‌پربرداری احتمالی آلمانی‌ها از این آشوب و اغتشاش به نفع خود.

در دوره سلطنت رضاشاه اکثر قریب به اتفاق ایلات و عشایر سر کوب، خلع سلاح و مجبور به اسکان اجباری (تخته‌قاوی) شدند. به منظور تضعیف و مهار کردن عشایر، بیشتر سران و خان‌ها را مجبور به اقامت اجباری در شهرها کردند و اداره تأمینات شهرهای آنها را زیر نظر گرفت. عده‌ای از آنها را هم که خطرناک می‌دانستند اعدام یا زندانی کردند و … اسماعیل‌خان صولت‌الدوله سردار عشایر قشقایی از جمله سرداران و خان‌های عشایر بود که در دوره سلطنت رضاشاه زندانی و املاکش مصادره شد و در سال ۱۳۱۱ در زندان در گذشت. چند روز پس از سوم شهریور با انتشار خبر خروج خانواده سلطنتی از تهران، خسروخان موقع را مغتنم شمرد و به فکر افتاد که خود و محمدناصرخان و سایر بستگان سردار عشایر را از تهران نجات دهد. بازگشت محمدناصرخان و خسروخان به فارس تحرکی در خان‌ها و سران طوایف قشقایی پدید آورد، با آن دو همراه شدند و اقداماتی برای «بازسازی پیوندهای گذشته ایلی و جذب نیرو» به عمل آمد. به سرعت پیوندها برقرار شد و خان‌ها متحد شدند، تفتنجی‌ها گرد آمدند و اتحاد قشقایی با عشایر کهگیلویه و بویراحمد و… برقرار شد.

در این کتاب ضمن پرداختن به تحولاتی که در دیگر عرصه‌های سیاسی کشور جریان داشت و بر حوادث جنوب تأثیر نهاد از نظر دور نماند؛ تحولات جاری در جبهه‌های شرقی جنگ جهانی دوم، خط مشی کلیننه‌های وقت ایران، آرای منعکس‌شده در جراید و نشریات مختلف و مباحث مطرح‌شده در دوره سیزدهم مجلس شورای ملی از آن جمله‌اند. نبرد سمیرم پژوهشی است درباره شورش ایلات جنوب کشور به محوریت ایل قشقایی در سال‌های ۱۳۲۲–۱۳۲۰ و دلایل انگیزه‌ها و اقدامات نیروهای درگیر در آن. در این پژوهش، کلاه بیات علاوه بر معدود کتاب‌ها و بررسی‌های منتشرشده، عمدتا از اسناد و مدارک منتشر نشده آرشیوهای داخلی و همچنین گزارش‌های ادواری سفارت انگلستان در تهران و شماری از دیگر اسناد وزارت امور خارجه انگلستان مربوط به این برهه زمانی استفاده کرده و توانسته است یکی از وقایع نه چندان شناخته‌شده تاریخ معاصر ایران را به طور مشروح و با جزئیات تشریح و تحلیل کند. کلاه بیات در حوزه مطالعات تاریخی دارای آثار تالیفی بی‌شماری است و تاکنون ده‌ها کتاب را ترجمه و ویرایش کرده است. کتاب ۳۸۴ صفحه‌ای «نبرد سمیرم» جایزه چهارمین دوره جایزه جلال آل‌احمد را در حوزه تاریخنگاری از آن خود کرده است.



عباس منوچهری

هر یک از نظریه‌های مطرح در تاریخ تفکر سیاسی در این جغرافیا؛ چنانکه پیشتر عنوان شد، دربردارنده حقیقتی در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است. اما بنا بر کم‌التفاتی به الزامات روشی برای تبیین افکار سیاسی در تاریخ، از امکان تبیین حقایق آنچه در باره این موضوع می‌توان گفت، باز مانده‌اند. در این نوشتار، سعی می‌شود با طرح نکاتی ضروری که لحاظ کردن آنها برای هر بحث در تاریخ فکر سیاسی گریزناپذیر است، با رویکردی پارادایمی اندیشه سیاسی در تاریخ ایران را تبیین کند.*

♦ ♦ ♦

اندیشه سیاسی شامل چهار «دالات» است. دالات اول این است که هر اندیشه سیاسی به معضل عمده جامعه می‌پردازد. این را می‌توان دالات وضعی نامید. هر اندیشه سیاسی وضع موجود و شرایط و موقعیت و وضعیت معینی که در آن اندیشه می‌شود را بیان می‌کند.دومین دالات، دالات معرفتی است. هر اندیشه سیاسی مبتنی بر جهان‌بینی، آسان‌شناسی و اخلاق معینی است. این دالات‌های معرفتی خود می‌توانند متکی بر تعلیم و حیاتی، تاملات فلسفی، تفکرات اجتماعی یا دیگر صور اندیشه باشند. سومین دالات، دالات هنجاری است. این نوع دالات، برخلاف «دالات وضعی» که شرایط موجود یا بحران‌ها را تبیین می‌کند و نیز متفاوت از «دالات معرفتی» که مبانی نظری و فکری معینی را ارائه می‌کند، یک «وضعیت مطلوب» را ترسیم می‌کند. هر اندیشه سیاسی گونه معینی از وضع هنجاری را برای برطرف کردن معضلات موجود، ترسیم و تدوین (روایت و…) می‌کند. از شاخص‌ترین دالات‌های هنجاری در تاریخ اندیشه می‌توان به «آرمانشهر» افلاطون، «شدینه فاضله» فارابی، اتوپییای توماس مور، «دولت مدنی» جان لاک اشاره کرد. چهارمین دالات، دالات کاربردی است. هر اندیشه سیاسی برای ارائه راه‌حل‌های عملی در وضعیت معین اجتماعی–سیاسی پردازش می‌شود. به این معنا، اندیشه سیاسی مبنای خشم‌خیزی‌ها و راهکارها در سیاست‌گذاری اجتماعی است.

تاریخ اندیشه سیاسی دال بر این واقعیت است که انواع مکاتب فکری، در دالات‌های مختلف با یکدیگر شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند، به صورتی که می‌توان آنها را براساس شباهت‌های آنان دسته‌بندی و نوع‌شناسی کرد. اما مهم این است که مولفه اصلی در اندیشه سیاسی که آن را از دیگر انواع اندیشه متمایز می‌کند، دالات هنجاری است. به عبارت دیگر، اندیشه سیاسی به عنوان یک نوع‌اندیشیدن، با دیگر انواع اندیشه، از جمله انواع دانش‌های طبیعی، اندیشه اجتماعی، اقتصاد، فلسفه و… به‌دلیل دالات هنجاری که دیگر انواع اندیشه فاقد آن هستند متفاوت است. اساسا به دلیل همین دالات است که اندیشه سیاسی فکر می‌شود و دیگر دالات‌ها در خدمت آن هستند یا از آن حاصل می‌شوند. بنابراین، انواع اندیشه سیاسی را در حقیقت براساس دالات هنجاری آن می‌توان با هم مقایسه یا دسته‌بندی کرد. به همین دلیل، اصل‌ترین نوع‌شناسی اندیشه سیاسی با ابتدا به نوع دالات هنجاری هر اندیشه سیاسی قابل انجام است. پس همه اندیشه‌ها و مکاتبی که دالات‌های هنجاری همسان دارند، می‌توانند یک پارادایم اندیشه‌ای را تشکیل دهند، یا به عبارتی دیگر در یک پارادایم فکری قرار گیرند. بنابراین می‌توان شاهد وجود پارادایم‌هایی بود که در تضمانت هنجاری خود در کلیتی همسان قرار می‌گیرند. به این ترتیب، محور نظریه سیاسی به‌جای دوره زمانی معین یا مکتب مشخص، مشخصات هنجاری مشابهی است که مکاتب و متفکران گوناکن با وجود تفاوت در زمان، زمینه و مقومات نظری (همچون آسان‌شناسی و اخلاق) از آن برخوردارند. به عبارت دیگر مشابهت و تمایز میان مفاهیم و آرای سیاسی نه در متفکر، نه در نوع دستگاه نظری او و نه در دوران تاریخی تفکرات سیاسی، بلکه در نوع هنجار اصلی و نوع راه‌حلی که ارائه می‌دهند نهفته است؛ هر چند این مکاتب و متفکران متعلق به دوره‌های مختلف و شرایط زمانی گوناگون و زمینه‌های فرهنگی–تمدنی متفاوت با یکدیگر و حتی با مبنای نظری و متفاوت با یکدیگر باشند. بنابراین می‌توان گفت تا جایی که به اندیشه‌ورزی سیاسی مربوط می‌شود، در طول تاریخ اندیشه سیاسی، متفکران و مکاتب مختلفی بوده‌اند که با متفکران معین دیگری در اندیشه هنجاری خود شباهه بنیادینی داشته‌اند و با دیگر متفکران از همین نظر تفاوت‌های بنیادینی نداشته‌اند. بر این اساس، می‌توان نوع‌شناسی اندیشه سیاسی را در یک چارچوب پارادایمی انجام داد. نظریه پارادایمی تلاشی جهت نوع‌شناسی مکاتب و آرای سیاسی در تاریخ اندیشه سیاسی است. به عبارت دیگر تحلیل اندیشه سیاسی با توجه به وجه هنجاری و تضمینات عملی یک آن می‌تواند کمک شایانی به فهم آنها کند. در واقع می‌توان گفت، تاریخ اندیشه سیاسی، دال بر خصوصیت پارادایمی اندیشه سیاسی است. بر اساس رهیافت پارادایمی، اندیشه سیاسی از مقومات نظری معین و تضمینات کارکردی (عملی) مشخصی تشکیل شده است. آنچه از تبیین پارادایمی اندیشه سیاسی قابل حصول است، این است که در طول تاریخ، الگوهای متفاوت فکری برای حل معضلات اجتماعی و استقرار سامان مطلوب سیاسی شکل گرفته‌اند. هر یک از این الگوها، مشتمل بر مغروضات بنیادینی بوده‌اند که متضمن پاسخ‌های معینی به پرسش قدرت و راه تحقق مصلحت عمومی بوده‌اند. به این معنا، با توجه به مولفه‌های دخیل در اندیشه سیاسی، می‌توان در کل تاریخ اندیشه سیاسی، شاهد وجود پارادایم‌هایی بود که کلیتی فراتر از مفهوم، متفکر، مکتب و زمانه را تشکیل می‌دهند و حاوی مختصات معین و متمایز از دیگر پارادایم‌ها هستند. با معین کردن انواع اندیشه–سیاسی بر اساس تضمینات هنجاری– عملی آنها می‌توان در مورد چگونگی

فصل نامتشر

دلالت‌های اندیشه انیرانی در سیاست ایرانی

■ روایتی پارادایمی از اندیشه سیاسی در ایران



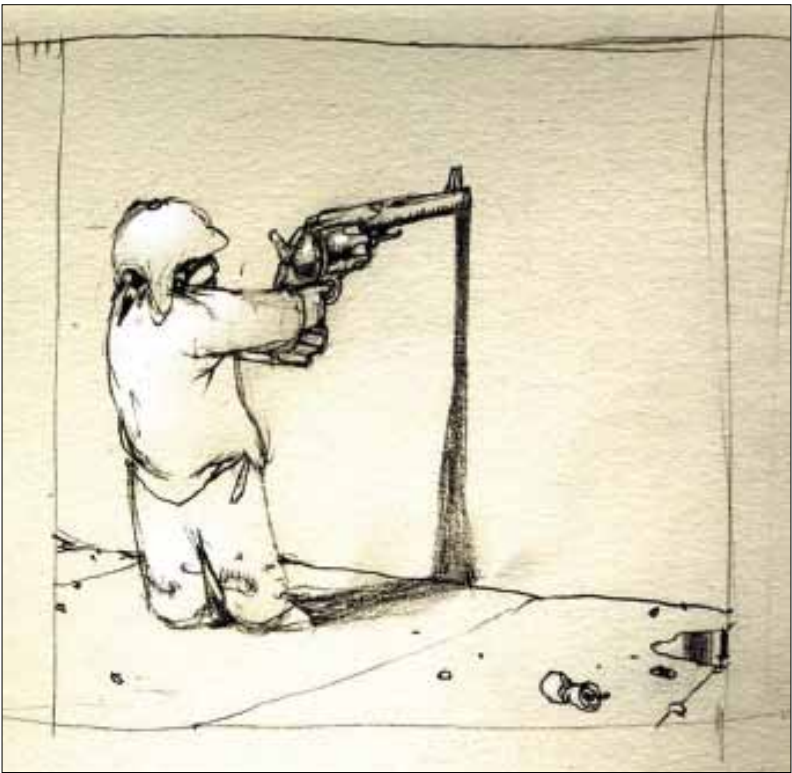
می‌یابد، تحققی می‌یابند. یکی از ارکان اندیشه جمهوریت «فضیلت مدنی» است که به معنی «اخلاق شهروندی» است، یعنی «کردار پرورش‌یافته شخصی» که برای موفقیت زندگی جمعی مهم است.

ارسطو و جمهوریت

در زمان ارسطو (قرن چهارم پیش از میلاد)، جهان یونانی گرفتار جنگ طبقاتی در درون شهرها بود، جنگی که منجر به ناپایداری گسترده سیاسی شد. ارسطو با بحران دموکراسی آتنی که از زمان سقراط آغاز شده بود نیز مواجه بود. بهترین حکومت نزد ارسطو، حکومتی است که همگان در سایه آن بتوانند با شادی و سعادتمند زندگی کنند. از این رو، شکل حکومت برای ارسطو از درجه دوم اهمیت برخوردار است. تا آنجا مملکت به همان معنای پولیس باشد و پولیس نیز بدترین قدرت را در کشور اعمال کند، خواه به دست یک نفر و خواه به دست گروهی از مردم یا اکثر مردم، هرگاه آن یک نفر یا گروه یا اکثریت در پی صلاح [همه] مردم باشند، حکومت از انواع درست است، ولی اگر نفع خویش را بر تر از صلاح مردم نهند، حکومت ایشان در شمار انواع منحرف در می‌آید زیرا یا باید اصلا منکر بود که اعضای کشور از حق شهروندی برخوردارند و اگر شهروندند باید آنان را از سود شهروندی بهره‌مند کرد.

جمهوریت اخلاقی روسو
روسو (۱۷۱۲–۱۷۷۸ میلادی) در شرایطی می‌زیست که جوامع اروپایی آثار و عوالب استقرار مناسبات سرمایه‌داری و رقابت برای نفوذ بر دیگر بخش‌های دنیا را تجربه می‌کردند. روسو، همچون ارسطو اگرچه در یک شرایط تاریخی متفاوت، قابل به ضرورت تغییر از «وضع مدنی» موجود به «وضع مدنی مطلوب» بود.

روسو سعی کرد میان ضرورت «حکومت» از یک‌سود، و «آزادی» از سوی دیگر، سازش برقرار کند. بنابراین، این پرسش اساسی را طرح کرد که چگونه انسان می‌تواند در عین تبعیت از حکومت – به عنوان نهادهی که برای برقراری امنیت ضروری است – آزادی خویش را – به عنوان یک حق اخلاقی– حفظ کند؟ پاسخ وی به این پرسش اراده عمومی بود. از نظر روسو، افراد با پیروی از اراده عمومی هم از حکومت (دولت) تبعیت و هم آزادی خود را حفظ می‌کنند زیرا دولت حاصل اراده عمومی است و مردم با پیروی از دولت – یعنی نتیجه اراده خود – همچنان آزادی خویش را حفظ می‌کنند. از سوی دیگر، اراده عمومی – که حاصل حاکمیت عمومی است – به نفع کل جامعه عمل می‌کند و آنچه به نفع کل جامعه – به نفع یکایک انسان‌ها نیز هست و شهروندی در قلمرو سیاسی است و خیر و سعادت آدمی از این طریق



قابل تحقق است. با تشکیل اجتماع، بی‌درنگ به جای افراد طرف قرارداد، شخصیتی حقوقی و همگانی به وجود می‌آید، مرکب از اعضای به شمار دارندگان حق رای در مجلس همگانی که با این عمل، وحدت خود، من مشترک خود و زندگی را دارد، خاص خود را پیدا می‌کند. این شخصیت همگانی که به این‌سان با اتحاد همه تشکیل می‌شود، پیش از این، دولت‌شهر نامیده می‌شده و اکنون اجتماع سیاسی نامیده می‌شود و اعضایش آن را در حالت انفعالی، «دولت» و در حالت فعال، «حاکم» و در قیاس با هماندانش، «قدرت» می‌نامند. اعضایش به هیات اجتماع، «مردم» و به‌طور خاص، همچون شریکان قدرت حاکم، شهروند و همچون تابعان قوانین دولت، «تابع» نام می‌گیرند. به این معنا، حاکمیت اساسا خواست همگانی است که آن را نه می‌توان به کسی انتقال داد و نه با نمایندگی به کسی واگذار کرد. بنابراین، بدون تصویب مردم، قانونی وجود ندارد.

پارادایم نصیحت

نصیحت‌نامه و سیاست‌نامه از انواع اندرزنامه هستند. اندرزنامه‌ها متعلق به ادبیات حکمی عظیمی هستند که می‌توان برخی از آنها را در متون بازمانده از مصر باستان، خاورمیانه، هند، یونان و نیز روم لاتینی یا یونانی‌زبان بازجست. اندرزنامه‌نویسی تلاش برای دالات فرمانروایان به رعایت مملکت‌داری بوده است. در ایران پس از اسلام، میراث اندرزنامه‌نویسی در قرن دوم هجری احیا شد و در قرون بعدی به شکل‌های مختلف از جمله شعر فارسی و با ابتدا به تعلیم فکری اسلام و به اقتضای شرایط موجود، بازتولید شد. هنجاری آنها در هر یک از دیگر پارادایم‌ها قرار گیرند. این در فردوسی در قرن چهارم با شاهنامه، نوعی نصیحت‌نامه نوشته است، در قرن پنجم، سیاست‌نامه (یا سیرالملوک) خواجه نظام‌الملک یکی از شاخص‌ترین انواع سیاست‌نامه‌نوشته‌شد. این سنت در قرن ششم با قابوس‌نامه عنصرالمعالی و اشعار انتقادی سنایی در حدیقه‌الحقیقه و دیوان تداوم یافت. البته هر یک از نصیحت‌نامه‌ها می‌تواند، با توجه به دالات‌های هنجاری آنها در هر یک از دیگر پارادایم‌ها قرار گیرند. این در مورد و شریعت‌نامه‌ها هم صادق است.

زمانه فردوسی (۴۰۰–۳۲۹) عصر زوال قدرت سیاسی سامانیان و بروز جنگ‌های متعدد بود. در قرن چهارم هجری قلمرو شرقی ایران عرصه رقابت‌های سیاسی و نزاع‌های مدعینانه حکومت بود و فردوسی بحران اصلی را «بحران اقتدار» می‌دید. وی در شاهنامه از طریق داستان‌سرایی شاعرانه به این بحران پرداخته است. با آسیب‌شناسی سیاسی از، فردوسی اندرز به داد می‌دهد. وی زوال شهریاری را در شخصیت جمشید و جباریت را که شاخص حکمران ظالم و فاسد و ریاکار می‌داند، در شخصیت ضحاک نشان می‌دهد. سپس به شورش مردم در مقابل چنین حکمرانی می‌پردازد. آنگاه الگویی از «حکمران آرمانی» را در شخصیت فریدون نشان می‌دهد. فردوسی در بسیاری از داستان‌هایی که به زوال شهریاری یا انحراف شهریاران و بزرگان از راه درست اشاره می‌کند، آزمندی را به‌عنوان عامل اصلی می‌داند. وی از را به معنای فرون خواهیی در جاه و مال و قدرت می‌داند که به تعبیر شاعر، از اساسی‌ترین دستاویز ارهیمن در انحراف آدمی است:

خود برنشتن آرتان چرا شد چنین دیو انباز تان

ترسم که در جنگ آن اژدها روان یابد از کالبدتان رها
به تعبیر فردوسی، با استقرار پادشاه منخط در کانون قدرت، ظلم و ستم آغاز می‌شود. در شاهنامه، پادشاهی منخط در شخصیت ضحاک و نوذر دیویم می‌شود که فریفته ارهیمن‌اند.

شده بر بدی دست دیوان دراز

به نیکی رفتی سخن جز به راز
…

ندانست جز کزی آموختن

نهان گشت آیین فرزنانگان
جز از کشتن و غارت و سوختن

پراگنده شد نام دیوانگان
نهان راستی آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز
ز نیکی نبودی سخن جز به راز

پی نوشت:

«فصلی از کتاب در دست انتشار نویسنده تحت عنوان روایتی پارادایمی از اندیشه سیاسی در ایران

اندیشیدن با پتک

تاملی در کار نقد

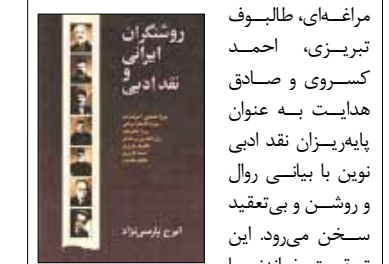
محمد بقایی‌ماکان



۱ مطالعه من غالبا ریسه‌ای است، یعنی در باب یک موضوع چند کتاب را به دنبال هم می‌خوانم. در ماه‌های اخیر مشغول خواندن کتاب‌هایی درخصوص نقد ادبی هستم. کتاب خوب در این زمینه بسیار کم است، دلیلش هم این است که درخت ادب فارسی دو شاخه پژمرده و تقریبا خشکیده دارد به نام‌های ادبیات تطبیقی و نقد ادبی. از میان کتاب‌هایی که در این خصوص برای مطالعه انتخاب کردم یکی کتاب گران‌سنگ نقد ادبی اثر شادروان عبدالحسین‌زین‌کوب بودایشان در پایان مقدمه‌ای که ۷۰سال پیش بر این کتاب نوشته، اظهار امیدواری کرده که «این کتاب بتواند منتقدان جوان را

با نققدادی آشنا کند». ولی این کتاب ۹۰۰صفحه‌ای که به قطع وزیری است با وجود اطلاعات پرمایه و مفیدی که در آن آمده، دارای نثری چنان سنگین و آکنده از نام‌های بی‌شمار و غالبا ناآشنائی فرنگی است که گمان نمی‌رود بتواند ذهن‌ها را در زمانه‌ای که به کسب اطلاعات مکانیکی در چشم به هم زدنی خو گرفته‌اند، به خود جذب کند. این ایرادی است که اکنون در پیروان سبک مرحوم قزوینی به چشم می‌آید و تأثیرش در این اثر استاد زین‌کوب به خوبی مشهود است، ولی از این موضوع گذشته و آکنده از نام‌های بی‌شمار و غالبا ناآشنائی فرنگی است که گمان نمی‌رود بتواند ذهن‌ها را در زمانه‌ای که به کسب اطلاعات مکانیکی در چشم به هم زدنی خو گرفته‌اند، به خود جذب کند. این ایرادی است که اکنون در پیروان سبک مرحوم قزوینی به چشم می‌آید و تأثیرش در این اثر استاد زین‌کوب به خوبی مشهود است، ولی از این موضوع گذشته و آکنده از نام‌های بی‌شمار و غالبا ناآشنائی فرنگی است که گمان نمی‌رود بتواند ذهن‌ها را در زمانه‌ای که به کسب اطلاعات مکانیکی در چشم به هم زدنی خو گرفته‌اند، به خود جذب کند. این ایرادی است که اکنون در پیروان سبک مرحوم قزوینی به

۲ کتاب دیگری در این حوزه که می‌توان آن را مکمل اثر مذکور دانست، تحقیقی است از ایرج پارسی‌نژاد به نام روشنگران ایرانی و نقد ادبی به قطع وزیری در ۴۵۰ صفحه که در آن از پیشینه تاریخی نقد ادبی در ایران و بنیان‌گذارانش در یک قرن و نیم اخیر اطلاعات جامعی همراه با نثری روان آرایه می‌دهد. در این پژوهش که بی‌تردید مولفی بی‌برده خوانندگانش در این زمانه ترجیح می‌دهند به جای خداحافظ بگویند خدائگهار و درود را جاشین سلام کنند، از فتح‌علی آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی،میرزاالملک‌خان،زین‌العابدین مراغه‌ای، طالبوف



وجود جنابیتش هنوز پس از گذشت ۱۲سال به چاپ دوم نرسیده. البته با توجه به چهره‌های مطرح‌شده در کتاب می‌توان احتمال داد که در محاق میمیزی گرفتار افتاد باشد.

۳ آخرین کتابی را که در این زمینه اخیرا به پایسان برده‌ام، «کتاب‌پژوهی» نام دارد. با عنوان دوم «پژوهش‌هایی در زمینه کتاب و نقد کتاب» در ۵۰۰ صفحه به قطع وزیری از محمد اسفندباری که در همه تالیفاتش نگاهی نقادانه به مسایل فرهنگی دارد. از این نویسنده دو کتاب «خمود و جمود» و «همه ما برادریم» را به پیشنهاد اشتیاق خوانده بودم. او در تحقیق اخیرش به نام «کتاب‌پژوهی» که باید آن را در زمره آثار نقد ادبی جای داد، نزدیک به ۳۰۰مقاله مرتبط با کتاب به معنای عام گرد آورده که همه

خواندنی و تامل‌برانگیز است؛ برخی از آنها مانند «حقوق خواننده» که توصیه‌ای است به نویسندگان و ناشران در باب احترام به حقوق خواننده بسیار جالب توجه است. برخی از مقالات تا حدی طعن‌آمیز است، مانند: «از بهر خدا نمویس» که از جریان نویسندگی در این ایام سخن می‌رود که البته داستانی است پر آب چشم، با مقاله «هنر ننوشتن» همراه با توصیه‌هایی به قلم‌های ناپخته و قوام‌نیافته شعر ناگفتن به از شعری که باشد نارس‌ست/بچه نازان در از شش ماهه افتکندن چنین

در این کتاب نکات در خور توجهی نیز در باب ویرایش و برخی نکات ادبی و نگارشی آمده که می‌تواند برای اهل قلم سودمند باشد. نوشته‌های اسفندباری غالبا با مثل و بیت و روایتی همراه است. در جایی می‌گوید: هر کتابی قابل ویرایش نیست، زیرا «بـز ک بر صورت زیبا نشیند». یا به قول سعدی «کوشش بی‌فایده است و سمه بر ابروی کور». به نظر من این انتقاد مشمول اکثر کتاب‌هایی می‌شود که به لطف کارگزاران رسمی و با تلاشی البته بی‌شایبه خواست‌اند

پارسی را پاس بدارند ولی کمر به تخریب این زبان بسته‌ند